



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۹/۰۴

هاشم رائق

خواب پریشان

طنز

گویند یکی از رجال برجسته کشوری و لشکری که در مسایل روحانیت تحصیلات عالی را در خارج از مملکت موفقانه بسر رسانیده، در بازار سیاست دست بالای دارد و در رشته لشکری و قوماندانیت سابقه طولانی داشته در میدان کارزار و خونریزی ها مرد میدان بوده به کس تن در نداده و کسی در مقابلش تاب مقاومت را نداشته است. دارائی سرشار دارد گویی گنج قارون در بغل دارد و با پولش می تواند دریا را بند باندازد. او دارائی ریش انبوو طویل تا سرنافش است. روزی یکی از دوستانش که از جمله مصاحبین خاصش بود از روی مزاح و شوخی پرسید: جناب شما شب در اثنای خواب آیا این ریش مبارک تان را زیر لحاف می کنید و یا از لحاف بیرون می گذارید؟ عالیقدر محترم درین سوال غافل گیر شده و لا جواب ماند زیرا هیچ وقت متوجه این موضوع نشده بود، در ظاهر خندید و چیزی گفته نتوانست. اما این گپ بر دلش سخت کار کرده بود خصوصاً شب هنگام خواب سوال عمده شده بود. مانند برمه مغزش را می کاوید. بعد از نماز خفتن مانند هر شب دیگر به بستر رفت نمیدانست ریش خود را کجا بگذارد هر قدر فکر کرد شبهای گذشته یادش نمی آمد که آیا این خرمن ریش را زیر لحاف می گذاشت و یا سر لحاف. چند لحظه مکث کرد و بسم الله گفته ریش را زیر لحاف قرار داد. هر قدر صبر کرد خوابش نبرد، آهسته ریش را بالای لحاف آورد باز هم خوابش نیامد بعداً زیر لحاف، این عمل چندین مرتبه تکرار شد اما فایده نکرد. به پهلو راست افتاد، و باز به پهلو چپ تشویشش زیادتر و زیادتر شد هیچ نمی فهمید چه کند و نمیدانست این عمر را تا حال به این ریش چطور سپری کرده است. دلش می شد ریش خود را تارتار کند و بکند، به شیطان لعنت گفت هیچ فایده نکرد. در روی بستر خود نشست اطاقش مملو از نور مهتاب و مانند روز روشن بود به عقب پنجره نزدیک شد. به سایه سر و گردن و ریش خود به دیوارخانه متوجه شد، آنوقت به سایه ریش خود خوب دقت کرد که گوی یک رخت خواب و یا یک چچ گندم پاکی را به دنخ خود بسته باشد لاهول به شیطان گفت. در مقابل انعکاس صدای خود را در آن سکوت شب شنید، اندکی ترسید دوباره به بستر افتاد و این مرتبه سروروی را زیر لحاف کرد، لحظه بعد نفسش تنگی کرد عرق از سروروی جاری شد روی خود را لچ کرد و چون دیوانه ها با خود حرف می زدوماندن مار گزیده ها به خود تاب و پیچ می خورد تا این صدای اذان مرغ سحری از دورها شنیده می شد آهسته از گوشه چشم بطرف پنجره به بیرون نظر انداخت دید مهتاب به گوشه آسمان نزدیک شده و اندکی کم رنگ گشته گویا شفق داغ است، متوجه شد آواز اذان محمدی "ص" از گلدسته های مساحد دور دست شنیده می شود، دیگر حوصله وضو گرفتن و نماز خواندن را نداشت به بستر دراز افتاد، اندک اندک آرامش گرفت و بعد چند لحظه بدون اینکه به ریش خود متوجه باشد از شدت خستگی و ناتوانی به خواب عمیق فرو رفت. خواب می بیند چه خواب پریشان و پرچنجال، که چند نفر ریش دار دیگر هم دورش نشسته و همه درباره ریش های خویش صحبت می کنند. آن یکی کی گوید: من چهل سال است که ریش دارم اما تا هنوز نتوانستم در بستر خوابم برای ریش خود جای مناسب پیدا کنم. دیگرش گفت: من از طرف شب در اثنای خواب ریش خود را به دستمالی بسته می کنم. سومی می گویند: درست است و درین شک نیست که داشتن ریش از جمله سنت محمدی "ص" است و برای هر مسلمان لازم است به پیروی از بهترین عالم، حضرت پیغامبر اسلام داشته باشیم اما با نظافت و نزامت اسلامی و پیروی از مزایای باطنی دین مقدس اسلام مانند مقابله با خواهشات نفسانی، مجادله با اژدهای خودی، عدم تعرض و تجاوز بر مال و ناموس دیگران. دفعتاً تمام ریشدارها نا پدید گردید. باز با خود تنها ماند و غم ریشش. از جا بلند شد و صورت خود را در آئینه دید، از دیدن خرمن و سلسله ریش خود به حیرت و حتی به وحشت افتاد دفعتاً تصمیم گرفت تا ریش را از بین ببرد و از این غم خود را خلاص کند. به اطراف

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

خود نگاه کرد و یک قیچی خیاطی به نظرش خورد آنرا گرفت و شروع کرد به قطع کردن ریش ، ساعت هارا گرفت تا کاررا تمام کرد و از خود یک آدم دیگر ساخت ، این موضوع را وقتی درک کرد که خانمش از دیدن او تکان خورد صورت خود را پوشاند و فرارکرد. به تعجب افتاد خانم را صدا زد " من هستم، من هستم" هنوز هم او فرارکرد و جواب نداد. صورتش را درآئینه دید بکلی خود را یک آدم دیگر وجوانتر یافت.

از خانه برآمد و بطرف موتر خود روان شد، دید موترانش اطراف موترش قدم می زندو با یک توتو صافی بیرون موتر را پاک می کند به موتر نزدیک شد فکرکرد موترران مانند هروقت دویده ودروازه موتررا باز می کند، برخلاف صدا زد چه می کنی او برادر؟ دورباش که حالا (...) می برآید . دفعتهاً دور می شود و می فهمد که موترران نیز مانند خانمش او را نمی شناسد. به عجله تمام از همه اولتر پای پیاده به طرف بانک که به فاصله کمی قرار داشت روان گشت تا از دارائی ها خود خبربگیرد، داخل تعمیر بانگ شد برخلاف همیشه هیچ کس توجه نکرد در حالیکه در سابق بمجرد ورودش مدیر بانک شخصاً دست به سینه خدمت تعظیم می کرد. هرطرف دید کسی طرفش سیر نکرد تنها یک صراف پرسید : برادر کاری داشتید؟ او فهمید که بدون ریش او را هیچ کس نمی شناسد وتمام شناخت و عزت و اعتبارش از خیرات ریشش بود آهسته بطرف زمین ها روان میشود. می بیند که دهقانان هر طرف مشغول کار هستند و هیچ کدام متوجه او نمیشوند هر قدر اینطرف و آنطرف قدم زد تا اگر توجه کسی را جلب کند اما فایده نکرد مثلیکه یگانه کسیکه او را شناخت سگ سر زمینها بود که از دیدن او مانند سابق دوید و خودرا به پایش انداخت. با خود گفت : خوب است اقلأ این جناور مرا شناخت راستیکه از اکثر انسانها بهتر است. همینکه گفته اند که همه ظاهر بین هستند و چیزهای ظاهری را توجه می کنند وکس از باطن کسی واقف نیست . از همین سبب است که من و همسالانم اعمال و کردار ظاهری را بر رخ مردم کشیدیم و باطن ما مملواز فساد وریا و مردم فریبی ،ما همیشه ریش حیا و قبا و سجاده و دلوق را نمونه ی انسانیت و اسلامیت قرار دادیم و مزایای حقیقی دین مقدس اسلام عزیز به طاق فراموش سپرده نادیده گرفتیم.

درین اثنا دفعتهاً نفسش تنگی کرد، قلبش به شدت می تپید مخواهد چیغ بزند و فریاد برآرد و از تمام کرده ها ندامت وپشیمانی بکشد. تکان شدید خورد مثلیکه از ارتفاعی به زمین خورده باشد. از خواب بیدارشد . متوجه شد که هنوز سرش زیر لحاف است و عرق از سروروش جاریست و از نوک ریشش مثل جوی آب جاریست . با عجله ی تمام از همه اولتر دستی بریش کشید و خودرا مطمئن ساخت که همه چیز بجاست وشکر تاری از آن کم نشده با خود گفت: شکرالحمدالله که خواب بود اگر این صحنه در بیداری رخ می داد نفسم می برآمد.

ختم